



سیره صلح جوینان پیامبر


صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
وَالِهِ وَسَلَّمَ

محمد تقی فاضل میبیدی
پژوهشگر دینی

«والله يدعوا الى دارالسلام»

در این روزگاری که از هر سو دست به دست هم داده‌اند تا دین اسلام را یک دین انسان ستیز و خشن و خونبار معرفی کنند و اسلام هراسی را در میان مردمانی که آشنایی به اسلام ندارند ترویج نمایند، در این میان گروه‌های تکفیری و در رأس آنان داعش و القاعده و طالبان به نام دین در کشتار آدمیان، پیشتاز این بدنامی گشته‌اند، سازماندهی است تا عالمان دین و اسلام شناسان متعهد مروری دوباره درباره سیره پیامبر اسلام ﷺ برای نسل امروز داشته باشند و تاریخ و سیره را با نگاهی نو و عقلانی باز خوانی کنند، این جانب بر آن شدم تا در این نوشتار و در مجله وزین «صفیر حیات» نگاهی اجمالی به سیره پیامبر داشته باشم. شاید در بیداری نسل مسلمان امروز و خنثی‌سازی تأثیر تفسیرهای ستیزجویانه و کردار کریه برخی حاکمان دینی، که اسلام را وارونه نشان داده است، کمترین اثری داشته باشد.





در این نوشتار بحثی که در ارتباط با موضوع مجله دنبال می‌شود، جهت و جنبه‌های صلح‌دوستی و از سوئی خشونت‌ستیزی پیامبر اسلام است. هر چند این موضوع وسیع و پهناور در این مقاله و مجال نمی‌گنجد، ولی تلاش این است که سرفصل‌های مهم صلح دوستی پیامبر اسلام را یادآور شوم.

نخست باید بگویم که پیامبران بزرگ الهی دارای اصول مشترکی هستند که در قرآن به آن اصول مشترک اشاره شده است. از صفات مشترک همه انبیا رحمت بودن و شفقت ورزیدن برای همه بشریت است، آنان برای زدودن رنج و آلام و دفع بلاهای اجتماعی که آدمیان گرفتار آند، تا آن‌جا که ممکن است، مبعوث گشته‌اند. ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱ به تعبیر امام علی (ع) پیامبران طبیبان مردمند.

در میان نوابغ بشری و مصلحان اجتماعی و رهبران الهی کمتر کسی چون پیامبر اسلام، تاریخی شفاف و روشن دارد. مورخین بزرگ اسلام، مستشرقین و پژوهشگرانی که پیرامون اسلام تحقیق کرده‌اند، تمام زوایای زندگی پیامبر را، به عنوان بانی اسلام، هر چند با روایت‌های مختلف، به بحث گذاشته‌اند. قرآن کریم که نخستین و مهم‌ترین منبع شناخت اسلام است، بخشی از آیات آن در ارتباط با سیره و سلوک پیامبر نازل گشته و او را به عنوان «اسوه» بشری یاد کرده است، به‌گونه‌ای است که زندگی شخصی پیامبر از دوران کودکی و یتیمی و نحوه ارتباطش با میهمانانی که از در وارد می‌شوند و همسران تا برخوردهای اجتماعی، اعم از یاران و مخالفانش و گونه ارتباطش با خداوند را در بردارد.

«ومنها طیب دوار بطبه، قد احکم مراهمه...»^۲ پیامبر طبیعی است که برای درمان بیماران سیار است. به تعبیر مولانا:

ما طیبینیم، شاگردان حق بحر قلزم دید ما را فانقلق
﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ﴾^۳
رسولی برای شما آمده که رنج‌های شما برای او سخت است.

پیامبران برای این آمدند تا انسانها را از گرگ غم آزاد کند. به قول مولانا:

خلق را از گرگ غم، لطف شبان
چون کلیم الله شبان مهربان
و یا رسالت انبیاء هدایت در پرتو آزادی است.
چون به آزادی نبوت هادی است

مؤمنان را ز انبیاء است
﴿وَلَوْ كُنْتُمْ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْتُمْ جَاءُوكُمْ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَعْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾^۴ و اگر آنها هنگامی که به خویشتن ستم می‌کردند نزد تو می‌آمدند و از خداوند آمرزش می‌خواستند، رسول خدا برای آنان طلب آمرزش می‌کرد.

این آیات گویای این است که پیامبر اسلام همواره در پی این بوده تا آدمیان را از گرفتاری دنیا و آخرت نجات دهد.

نگاهی به شخصیت پیامبر

طبعاً کسی که بخواهد بین خدا و مردم واسطه رحمت باشد و همگان را به زندگی رحیمانه و مصلحانه دعوت نماید، خود باید سرشار از رحمت و محبت باشد. لهذا در میان اوصاف بزرگ و ستبر و ستوده‌ای که پیامبر اسلام داشت، خوش خلقی او بود. خداوند او را به اخلاقش تعریف می‌نماید.

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۵ و همانا تو بر اخلاقی بزرگ استواری.

در روایات از برخورد شخص پیامبر با مردم چنین تعریف شده است:

«كان دائم البشر، سهل الخلق، لين الجانب، ليس بفظ ولا غليظ»؛ [پیامبر] گشاده‌رو، خوش اخلاق و نرم-خو بود و نه خشن و درشت‌خو.^۶

اصل تساهل و مدارا

از اصول شخصیت پیامبر اسلام مدارایی (تلورانس) و

تساهل با مردم بود؛ به‌گونه‌ای که با این صفت توانست آیین و افکار خود را در جامعه سخت عربستان جای دهد. قرآن کریم به این اصل اخلاقی پیامبر چنین می‌کند:

﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ سَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾^۷

در این‌جا نخست، به شخصیت اخلاقی پیامبر اشاره می‌کند که: انسان نرم‌خویی هستی و اگر درشت‌خو بودی همه اطرافت پراکنده می‌شدند. بعداً می‌گوید: بنابراین نسبت به مخالفین خود گذشت کن و از خداوند برای آنان طلب مغفرت نما.

نکته مهم این جاست، پیامبری که بعضاً او را جنگجو معرفی می‌کنند، در این‌جا از طرف خداوند مأمور است که از مخالفین خود درگذرد، علاوه بر گذشت، با آنان به مشورت نشیند. پیامبر بارها فرمود: من از طرف خداوند مأمورم تا با مردم مدارا کنم.

«ان الله تعالى امرني بمدارة الناس»^۸ خداوند مرا به مدارای با مردم امر نموده است.

اخلاق پیامبر از قرآن جدا نبود و نمی‌شود قرآن چیزی بگوید و پیامبر جور دیگری عمل کند. از ام‌المومنین عایشه سؤال شد اخلاق پیامبر چگونه بود، پاسخ داد: «كان خلقه القرآن»؛^۹ اخلاق پیامبر قرآن بود.

اخلاق قرآن یعنی:

﴿تُخِذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾^{۱۰} با آنها مدارا کن، و عذرشان را بپذیر، و به نیکی‌ها

■
مصرف زکات یا نفقات تنها برای مسلمانان نیست؛ بلکه بخشی از آن به عنوان «موتلفه القلوب» به غیرمسلمانان تعلق می‌گیرد. چطور می‌توان دینی که بخشی از مالیات خود را برای غیرمسلمان مفروض می‌داند و برای تألیف قلوب پرداخت می‌کند، آن را دین شمشیر دانست؟
■

دعوت نما واز جاهلان روی بگردان.

اضافه می‌نمایم که رحمت، مغفرت و مدارایی تنها سیره شخصی پیامبر نبود؛ بلکه سیره سیاسی پیامبر نیز چنین بود. علی علیه السلام که در مکتب پیامبر تربیت یافته است می‌فرماید:

«رأس السياسة الرفق»؛ اصل سیاست به کار بردن رفق و مدارا است.

انس بن مالک درباره برخورد پیامبر با مردم می‌گوید:

«كان رسول الله صلى الله عليه وآله من اشد الناس لطفاً بالناس»؛ رسول خدا صلى الله عليه وآله بیش‌ترین لطف را به مردم داشت.

شاید مهمترین سخن درباره رفق و مدارایی خود پیامبر فرموده باشد:

«من يحرم الرفق يحرم الخير كله»؛ هرکس از رفق و

مدارا بی‌بهره باشد، از هرگونه خیری بی‌بهره است.

لهذا همواره برای قوم خود دعا می‌کرد و می‌فرمود:

«اللهم اغفر لقومي فانهم لا يعلمون». خدایا قوم مرا ببخش که آنان نمی‌فهمند.^{۱۱}

اضافه کنم که برخورد رفق و مدارای پیامبر تنها با یاران نبود، بلکه با مخالفین خود که سالها او را مورد اذیت قرار داده بودند، چنین برخوردی داشت. ابن اسحاق (نخستین مورخ اسلامی) نقل می‌کند: روز فتح مکه سعد بن عباده خزرجی، در حالی که پرچم‌دار بود، چنین می‌گفت:

«اليوم يوم للمحمة»، اليوم تستحل الحرمه، امروز روز کشتار و جنگ و انتقام است، امروز روز شکسته شدن حرمت‌ها است.

پیامبر تا فهمید که سعد چنین می‌گوید، فرمود تا پرچم را از سعد گرفتند و آن را به علی داد و گفت: تو آن را وارد شهر کن.^{۱۲} بعداً پیامبر فرمود:

«اليوم يوم المرحمة»؛ امروز روز رحمت و مهربانی است.^{۱۳}

در این هنگام مردم مکه در انتظار بودند که رسول خدا صلى الله عليه وآله جواب نامهربانی‌های آنان را چه خواهد داد. پیامبر سؤال کرد:

«يا معشر قريش ماترون اتي فاعل فيكم»؛ ای جمعیت

قريش تصور می‌کنید من با شما چه رفتاری

خواهم داشت. گفتند: «خيراً، اخ كريم و ابن اخ

كريم»؛ ما جز نیکی از تو نمی‌شناسیم، تو برادر

كريم و بزرگوار و برادرزاده بزرگوار ما هستی.

آنگاه پیامبر فرمود:

«اذهبوا اثم الطلقات»؛ بروید که شما آزادگانید.^{۱۴}

پیامبر، پس از فتح مکه اصل بزرگ اخلاقی را بنیان نهاد و فرمود:

«الاسلام يحب ما كان قبله»؛ اسلام گناهان گذشته را می‌پوشاند.^{۱۵}

بنا به روایت مورخین، پیامبر اسلام هیچ‌گاه از این اصول اخلاقی عدول نکرد و همیشه و همواره مردم را به حسن خلق، مدارای با مردم و از بین بردن خشونت دعوت می‌کرد و می‌فرمود:

«اليسر يُن وَ الحرق مشوم»؛ آسان‌گیری و ملامت ميمنت دارد و درشتی و خشونت نحوست می‌آورد.^{۱۶}

مولوی عارف بزرگ اسلام در وصف پیامبر می‌گوید:^{۱۷}

او به تیغ حلم چندین حلق را

واخريد از تیغ و چندین خلق را

تيغ حلم از تیغ آهن تيزتر

بل ز صد لشکر ظفر انگيزتر

با این اصولی که ذکر شد یعنی: ۱. رحمت بودن پیامبر اسلام برای جهانیان؛ ۲. مدارای با دشمنان خود پس از فتح مکه؛ ۳. دعوت مردم به دارالسلام؛ ۴. مبارزه با خشونت؛ ۵. بنیان گذاشتن اصل مدارایی با مردم؛ ۶. این که می‌توان در هر آیین معتقد به خدا و روز قیامت بود و عمل صالح انجام داد و اهل نجات بود. (بقره/۶۱)؛ ۷. عفو، استغفار برای مخالفین و مشورت با آنان در امور اجتماعی، و سایر صفاتی که ذکر شد، نشان‌دهنده این است که پیامبر اسلام همواره اصل را بر صلح می‌گذاشته و جنگ را محکوم می‌دانسته است. در سنت پیامبر، جنگ یک امر عارضی و دفاعی است و دو واژه «سلام» و «صلح» که در قرآن با مشتقاتش آمده از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. گذشته از تمام این‌ها، پیامبر همواره رنج می‌برد که چرا برخی هدایت نمی‌شوند به تعبیر دیگر گمراهی مردم پیامبر را رنج می‌داد. قرآن کریم در چند آیه به این اصل اشاره می‌کند:

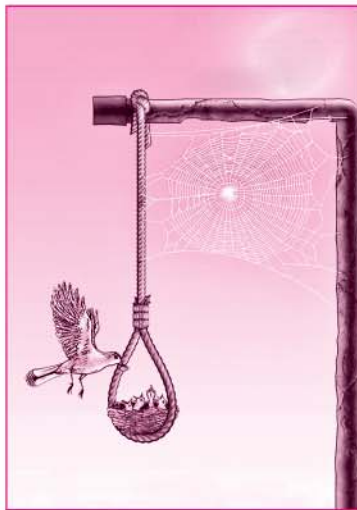
الف. ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^{۱۸}

می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست بدهی به خاطر این که اینها ایمان نمی‌آورند.

ب. ﴿لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَىٰ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾^{۱۹} گویی می‌خواهی خود را از غم و

اندوه به خاطر اعمال آنان هلاک کنی اگر آنها به این گفتار ایمان نیاورند.
این آیات نشان‌دهنده این است که پیامبر دلسوزی و غم‌خواری خود را برای کفار و مشرکان اظهار می‌داشته و سخت با جان و دل به دنبال هدایت آنان بوده است، به بیان دیگر پیامبر برای کاهش رنج همه آدمیان در تلاش بوده است.

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ﴾^{۲۰} هر آینه پیامبری از خود شما به سویتان آمد که رنج‌های شما برای او سخت است و برای هدایت شما اصرار دارد.



■ مهم این که شریعت عقلانی اسلام دارای انعطاف است و همه مصالح عرف زمان را منظور می‌دارد یعنی در مورد مجازات‌های اسلامی نیز می‌توان از راه براهین فقهی و حفظ مصالح عرفی؛ فی المثل مجازات اعدام را به روش دیگری تبدیل کرد زیرا دنیای امروز مجازات‌های خشن را بر نمی‌تابد و با طبع مردم در تضاد است. ■

شرح صدر

اصل اخلاقی دیگری که در سیره پیامبر اسلام وجود داشته است، شرح صدر است. این اصل در میان پیامبران الهی مشترک است. شرح صدر یعنی این که انسان بتواند اندیشه و گفتار مخالف خود را تحمل و از آن مهمتر به آن توجه کند ممکن است خیلی‌ها تحمل مخالف خود را داشته باشند ولی این اصل ناشی از سعه صدر و ظرفیت وجودی آنان نباشد، بنابراین چنین تحملی محدودیت دارد. موسای پیامبر برای این که بتواند در برابر مخالف عنودی چون فرعون تحمل کند، پس از این که خداوند

می‌فرماید:

﴿أَذْهَبَ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى﴾^{۲۱} از خدا چنین می‌خواهد: ﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَيَسِّرْ لِي﴾^{۲۲} پروردگارا سینه مرا گشاده دار و کار مرا آسان گردان.

شاید کار پیامبر اسلام سخت‌تر از موسی بود؛ چون پیش از این که دعا کند، خدا فرمود:

﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾^{۲۳} آیا قلبی گشاده و لبریز از بردباری و محبت به تو ندادیم.

به‌خاطر این سیره صلح‌جویانه، خداوند به پیامبر دستور می‌دهد در برابر مخالفین و گفته‌های آنان استقامت کن.

﴿وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾^{۲۴} آنچه می‌گویند استقامت کن.

از این مهم‌تر اگر پیامبر با سخن مخالف روبرو می‌شد، مأمور بود تا با بهترین وجه پاسخ دهد:

﴿ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^{۲۵} به نیکوترین وجه پاسخ ده.

و اگر کار به مجادله می‌کشید، مأمور بود تا به وجه احسن با آنها روبرو شود: ﴿وَاجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^{۲۶} در تاریخ آمده است که پیامبر در یک مورد طاققت خود را از دست داد و تصمیم گرفت تا با خشونت برخورد کند و آن اتفاق تلخی بود که در جنگ احد افتاد. در جنگ احد هنگامی که رسول خدا وضع اسفناک عمویش حمزه را مشاهده کرد، که چگونه با قساوت تمام سینه و پهلو او را دریده و قلبش را بیرون آورده و بدن او را مثله کرده بودند، از شدت ناراحتی فرمود:

«اللهم لك الحمد و اليك المشتكى و انت المستعان على ما ارى؛ خدایا ستایش ویژه توست و شکایت هم به سوی توست و در آن چه می‌بینم تو یار و مددکاری.

آن‌گاه حضرت فرمود:

﴿لئن ظفرت لامثلنّ و لامثلنّ﴾؛ اگر به آنان پیروز شوم آنان را مثله می‌کنم، آنان را مثله می‌کنم.

در این هنگام آیه شریفه نازل شد:

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَ لَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾^{۲۷} و هرگاه خواستید مجازات کنید، تنها به مقداری که به شما تعدی شده است، کیفر دهید و اگر صبر پیشه کنید بهتر است.

پس از نزول آیه، پیامبر فرمود: «اصبر، اصبر»، خدایا

مورد ستم واقع شده باشد.

هجرت پس از ظلم

شاید نخستین دستور اسلام برای کسی که مورد ظلم واقع می‌شود، هجرت از کشور ظالمانه است یعنی برای حفظ کرامت و حیثیت انسان هجرت از کشوری که حاکمان آن ظلم می‌کنند بر ماندن ترجیح دارد و یا طبق دستور اسلام باید هجرت کرد تا کرامت آدمی محفوظ بماند.

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَبُوْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً﴾^{۲۲} کسانی که مورد ستم قرار گرفتند

■
حق شمشیر برابر با حق
زندگی است. هر جا
اسلام دست گرفتن
شمشیر را لازم دانسته
است از باب اضطرار و
برای حفظ حق در
زندگی بوده است. حق
زندگی در اسلام یعنی
حق آزادی در دعوت و
عقیده. ■



و در راه خدا هجرت کردند جایگاه خوبی در این جهان خواهند داشت و ثواب آخرت بزرگتر است. شاید هجرت برای دو مقصود است یکی حفظ حیثیت و کرامت آدمی و دوم پرهیز از جنگ و خشونت. همان‌طور که اصل مهاجرت و قانون مهاجرت در دنیای امروز مورد توجه جدی نهادهای بین‌المللی است و حقوق مناسبی برای مهاجرین وضع شده است، خداوند از مهاجرین خواسته است برای فرار از ظلم هجرت کنند و زمین همه جا از آن خداوند است.

﴿أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَهَاجِرُوا فِيهَا﴾^{۲۳} آیا سرزمین خداپهناور نبود تا مهاجرت نمایید؟

شکیبایی می‌ورزم. پس از فتح مکه درباره قاتلین حمزه شکیبایی کرد و تنها فرمود: «هیچ‌گاه قاتل او را نبینم»^{۲۸}. آیا چنین پیامبری می‌تواند جنگ‌جو و خشونت‌طلب باشد؟ حتماً کسانی که تهمت جنگ‌جویی را بر پیامبر وارد می‌کنند، از غالب آیات قرآن بی‌اطلاع‌اند و تاریخ اسلام را درست از نظر نگذرانده‌اند و یا با عناد کین‌ورزی تاریخ اسلام را دنبال می‌کنند. پیامبری که در فتح مکه تمام مخالفین شخصی خود و کسانی که او را آزار داده‌اند و قاتل حمزه را می‌بخشد، آیا چنین کسی چگونه می‌تواند جنگ‌جو باشد؟

آیات جهاد و سیره پیامبر ﷺ

تا کنون دریافتیم که خصلت پیامبر اسلام، خصلت صلح‌جویی و عفو و گذشت است و پیامبر هیچ‌گاه با مخالفین خود سرستیز و کین‌جویی نداشت. در پی این بحث باید دید آیات جهاد و قتال در قرآن چگونه با سیره صلح‌جویی پیامبر توجیه می‌شود.

اصل ظلم‌ناپذیری در اسلام

در اسلام همان‌طور که ظلم کردن محکوم است، ظلم‌پذیری نیز محکوم است.

﴿لَا تَظْلِمُونَ وَ لَا تُظْلَمُونَ﴾^{۲۹} نه ستم کنید و نه ستم پذیر باشید.

این آیه هر چند درباره ربا خواران است ولی یک اصل انسانی است و در دنیای امروز نیز نهادهای حقوق بشری برای این است تا با ظلم و ظلم‌پذیری مبارزه کند. یعنی پیش از این که با ظالمان روبرو شود، نخست آدمیان را متوجه حقوق خود می‌کند تا مورد ستم واقع نشوند. خداوند به کسانی که در معرض ظلم هستند خطاب می‌کند:

﴿وَلَا تَكُونُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ﴾^{۳۰} یعنی به کسانی که ستم می‌کنند میل و اتکاء نکنید و گرنه آتش کیفر آنان شما را خواهد گرفت.

فریاد زدن و بلند صحبت کردن که نشانه خشم است، محکوم است ولی جایی که کسی مورد ستم واقع شود می‌تواند و باید فریاد بزند:

﴿لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ﴾^{۳۱} خداوند دوست ندارد کسی را که با سخنان خود بدیهای دیگران را اظهار می‌کنند، مگر کسی که

جهاد

در این جا توجه کسانی را جلب می‌کنم که با استناد به آیات جهاد در قرآن می‌خواهند پیامبر اسلام را جنگجو و اسلام را دین شمشیر معرفی کنند. نخست باید بگویم که نظر غالب اندیشمندان اسلامی بر این است که جنگ‌های پیامبر ﷺ ماهیت دفاعی داشته و با اصل صلح سازگار است: (بقره ۲۰۸ و ۲۵۶؛ انفال/۶۱؛ یونس/۹۹؛ کهف/۲۹؛ زمر/۱۴ و ۱۵) از این آیات استفاده می‌شود که دین چیزی نیست که با اکراه و اجبار بر آدمیان تحمیل کرد و از راه جنگ و خشونت کسی را به آیینی دعوت نمود. محمود عقاد می‌گوید: «جنگ‌های اسلام برای مجبور کردن مردم بر پذیرفتن دین جدید نبوده است، زیرا دین در ماهیت خود اجبارپذیر نیست. بر این اساس درگیری‌های عصر رسالت را باید مقاومت‌ها و نبردهایی دانست که هر کدام بر حسب شرایط خاص به دفاع از کیان اسلام صورت می‌گرفت. چنان‌چه مشرکان، پیامبر و یارانش را از سرزمین خود بیرون نمی‌راندند و در مدینه با آنان تعرض نمی‌کردند جنگی روی نمی‌داد. به واقع این مشرکان عرب بودند که هجوم نظامی خود را علیه مسلمانان آغاز کردند و درصد برآمدند تا شهر مدینه و پایتخت دولت اسلامی را در قالب جنگ‌های احد و احزاب نابود کنند. دیگر جنگ‌ها هم اگر چه نام جنگ بر خود گرفتند، به تجمعات بازدارنده و تدافعی بیشتر شبیه بودند تا جنگ به معنای واقعی. از این روست که روابط میان دولت اسلامی با دولت حبشه در صدر اسلام را به عنوان نمونه‌ای از روابط مسالمت‌آمیز و دوستانه میان دو دولت نام می‌برند. مسلمانان آن‌گاه متوسل به زور شدند که دیگران با توسل به زور مانع استقلال و آزادی آنان در عمل به دینشان شدند».^{۳۴}

این نکته در دنیای امروز نیز قابل توجیه و عقلایی است که اگر کسی بخواهد جلوی آزادی عده‌ای را بگیرد و با زور به جامعه‌ای تجاوز کند، با او برخورد می‌شود؛ لهذا نخستین آیه‌ای که در رابطه با جهاد نازل شد این است:

﴿أَذِّنْ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظِلْمًا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾^{۳۵} به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده اجازه جهاد (دفاع) داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند و خداوند قادر بر نصرت آنان است.

کسانی چون فخر رازی و نویسنده تفسیر مجمع البیان بر این باورند نخستین آیه مربوط به جهاد همین آیه است. و

این جا با کلمه (اذن) یعنی اجازه داده شد، شروع می‌شود. آیه بعد توضیح می‌دهد که مسلمین چگونه مورد ستم واقع شدند:

﴿الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ﴾^{۳۶} کسانی که از دیارشان رانده شدند و جرمشان این بود که می‌گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست.

آیا کسی که با آزادی عقیده به یکتاپرستی روی می‌آورد و دست از کفر می‌شوید و مخالفان، او را مورد ستم قرار می‌دهند، نباید از خود دفاع کند؟ آیا این دفاع شمشیرکشی است؟ جالبتر آیه بعدی است که خداوند فلسفه جهاد را چنین متذکر می‌شود:

﴿وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتَّتِ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا﴾^{۳۷} اگر خداوند بعضی از آنها را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند دیرها و صومعه‌ها و معابد یهود و نصاری و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می‌شود ویران می‌گردد.

در این جا صحبت از دفاع فرقه خاص، مثلاً مسلمانان نیست. یعنی اگر چنین دفاعی صورت نگیرد و هر کس آزاد باشد، دیگری را به خاطر اعتقادش مورد آزار قرار دهد، در این صورت تمام مذاهب و معابد مورد تجاوز قرار می‌گیرند. آیا در دنیای امروز کسی مجاز است تا کلیسا و یا صومعه و کنیسه‌ای را مورد تجاوز قرار دهد و اگر کلیسایی مورد تجاوز قرار گرفت مسیحیان حق ندارند از آن دفاع کنند؟ یقیناً چنین دفاعی معقول و مقبول است. خداوند به چند معبد به عنوان مثال یاد کرده است؛ صوامع، بیع، صلوات و مساجد. که اشاره است به معبد مسلمانان، مسیحیان و یهودیان. یعنی تمام این معابد نزد مسلمانان محترم هستند و نباید مورد تجاوز قرار گیرد. از آیات فوق استفاده می‌شود که فلسفه تشریح جهاد برای دو مورد است؛ یکی این که کسی مورد ستم قرار گیرد و ظلمی صورت گیرد که باید با ظلم مبارزه کرد و دوم این که اگر معابد و عقاید گروه و نحلته‌ای مورد تجاوز قرار گرفت، در این جا باید در برابر متجاوز به آیین دیگران ایستاد و دفاع کرد.

کسانی که فکر می‌کنند جهاد یک جنگ مذهبی در برابر مذاهب دیگر است، با آیات یاد شده و دیگر آیات قرآن و سیره پیامبر در تعارض است و چنین جنگی با آیه ﴿لَا

اِكْرَاهًا فِي الدِّينِ ﴿٣٨﴾ سازگاری ندارد. آیا یک مورد در تاریخ یافت شده است که پیامبر خدا یک مسیحی یا یهودی را به خاطر اسلام نیاوردن به قتل رسانده باشد؟ بلکه پیامبر اسلام با مسیحیان نجران به مباحله و مناظره برخاست و به آنان اجازه داد تا در مسجد مسلمانان به عبادت بپردازند. و نیز با تمام فرق یهود در مدینه عهدنامه بسته شد که مسلمان و یهود در کنار هم همزیستی داشته باشند. بلی اگر عده‌ای بخواهند با زور بر جامعه مسلمین استیلاء پیدا کنند و مسلمانان را برای استثمار به قتل برسانند جهاد یک وظیفه است. اما اگر متجاوزین دست از تجاوز بردارند، نباید به خاطر اعتقادشان مورد تعقیب قرار گیرند. قرآن به این مطلب تصریح دارد:

﴿فَإِنْ اعْتَصَمْتُمْ فَلَمْ يَمُتِلُوكُمْ وَ أَلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا﴾^{٣٩} اگر از شما کناره‌گیری کرده و با شما پیکار ننمودند و پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی‌دهد که بر آنان متعرض شوید.

می‌دانیم که پیامبر اسلام در شهر مدینه و در هنگام تأسیس دولت اسلامی با مخالفین خود به‌ویژه یهود دو نوع برخورد داشت؛ یکی برخورد جنگ‌جویانه مثل جنگ‌های آن حضرت با بنی‌قینقاع، بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و خیبر. برخورد دیگر پیامبر، برخورد مسالمت‌آمیز بوده است. ولی مورخین مغرض، غالباً برخوردهای جنگ‌جویانه پیامبر را یادآور می‌شوند و از برخوردهای مسالمت‌آمیز آن کمتر سخن می‌گویند.

در این‌جا می‌خواهم به قراردادی که پیامبر با یهودیان مدینه بسته اشاره‌ای داشته باشم. تا بدانیم مسبب برخوردهای جنگ‌جویانه از کدام طرف بوده است. پیامبر اسلام پس از استقرار در مدینه و تشکیل دولت اسلامی با عوامل تهدید آمیز از سوی کفار و مشرکین روبرو بود؛ از جمله خطر قریش از بیرون و عوامل داخلی آنان مانند مشرکان و یهودیان ساکن در شهر مدینه. البته اختلافاتی که میان اوس و خزرج و یا ممکن بود میان مهاجرین و انصار به وجود آید، بیم آن

پیامبر در مدینه، نه دنبال جنگ با فرقه‌ای بود و نه برای تحمیل دین خود تلاش می‌کرد، بلکه او می‌خواست با تشکیل یک دولت عادلانه و ضد ستم قلوب همگان را به یکتاپرستی جذب نماید. جامعه‌ای که پیامبر پایه‌ریزی کرد دو مسئله در آن مورد اهمیت بود؛ یکی امنیت و دیگری عدالت. به تعبیر قرآن از میان برداشتن جوع و خوف.



می‌رفت تا نظام نوپای اسلامی را تهدید کند. لهذا پیامبر اسلام نخستین عقد اخوت را میان مهاجرین و انصار منعقد ساخت تا هرگونه اقدام خشونت‌آمیزی از بین برود. پیامبر در شهر مدینه هیچ‌گاه درصدد تغییر عقاید دینی برنیامد و هر کسی را در آیین خود آزاد گذاشت. آن‌چه که برای پیامبر در درجه اول اهمیت قرار داشت حفظ کیان شهر یشرب و دولت اسلامی بود. و همواره نگران این بود کفار قریش با عوامل داخلی خود در مدینه همداستان شده و به ملت مسلمان یورش آورند. لهذا پیامبر اسلام برای دفع خطری که احتمال آن می‌رفت عهدنامه‌ای تنظیم و با کسانی که در شهر مدینه ساکن بودند، مسلمان و غیرمسلمان به امضاء گذاشت. برخی مورخین عنوان این پیمان‌نامه را پیمان‌نامه مسالمت‌آمیز گذاشته‌اند. متن این پیمان‌نامه را ابن هشام از ابن اسحاق روایت کرده است و دکتر رمضان بوطی این وثیقه را به عنوان «الدستور» یاد کرده است.^{۴۰}

پیامبر در این عهدنامه یا دستور، یهودیان را در حفظ آیین خود آزاد گذاشت و فرمود:

«لِیُحَدِّثُوا دِیْنَهُمْ وَ لِمُسْلِمِیْنِ دِیْنَهُمْ اِلَّا مِنْ ظُلْمٍ وَ اِثْمٍ فَانْهَیْهِمْ عَنْ اِلَّا نَفْسِهِمْ وَ اَهْلِ بَیْتِهِمْ؛ یَهُودِیَّانِ دِیْنَ خُودِ رَا دَارِنْدَ وَ مُسْلِمَانِ دِیْنَ خُودِ رَا، اَمَّا هَر کَسٍ کِه سَتَم کِنْدَ خُودِ وَ خَانُوادَه‌اش رَا بَه هَلَاکَتِ خَوَاهَدِ اِنْدَاخْت. هَر کَسِ دِیْگَرِی رَا تَرَوَر کِنْدَ خُودِ وَ خَانُوادَه‌اش رَا دَر مَعْرُضِ تَرَوَر قَرَار دَاده اَسْت...» (این قرارداد مفصل است و از آوردن همه آن صرف‌نظر می‌شود).

مورخین در ثبت حوادث سال اول هجری متن این قرارداد را ذکر کرده‌اند. عمده‌ترین چیزی که در این قرارداد آمده است: مشارکت در برابر دشمن خارجی و تهدیدهای بیرونی مدینه است. در این‌جا مسلمان و غیرمسلمان مطرح نیست. مهم حفظ شهر مدینه است که در آن مسلمان و غیرمسلمان زندگی می‌کنند. در این قرارداد آمده است که اگر فرزندان یکی از مؤمنین به باغی‌گری دست زند و بخواهد امنیت شهر را تهدید کند، مسلمان و غیرمسلمان باید در مقابل او بایستند. شاید در هیچ کجای تاریخ چنین عهدنامه‌ای که تمام فرق و مذاهب را در کنار هم به زندگی مسالمت‌آمیز دعوت نماید، دیده نشده است. دست تا کم تا آن

روزگار کسی ندیده است. محمد حمیدالله در کتاب خود آن را به عنوان «اولین قانون اساسی مکتوب در جهان» یاد کرده است. بی‌گمان این میثاق از نظر پیامبر و سایر مسلمانان یک تاکتیک سیاسی نبوده است، بلکه یک وحدت استراتژیک به شمار می‌رفته است، و این قرارداد می‌توانست شهر مدینه را برای مسلمانان و غیرمسلمانان به یک شهر ایده‌آل تبدیل نماید. مهم این است که سه گروه یهود در مدینه یعنی: بنی‌نضیر، بنی‌قینقاع و بنی‌قریظه با سرعت آن را امضاء کردند. بر اساس این متن که در کتب تواریخ موجود است و تحلیل‌گران تاریخ در این دوران بیشتر به آن توجه پیدا کرده‌اند، آشکار است که پیامبر در مدینه، نه دنبال جنگ با فرقه‌ای بود و نه برای تحمیل دین خود تلاش می‌کرد، بلکه او می‌خواست با تشکیل یک دولت عادلانه و ضد ستم قلوب همگان را به یکتاپرستی جذب نماید. جامعه‌ای که پیامبر پایه‌ریزی کرد دو مسئله در آن مورد اهمیت بود؛ یکی امنیت و دیگری عدالت. به تعبیر قرآن از میان برداشتن جوع و خوف.

با میثاقی که میان مسلمانان و غیرمسلمانان بسته شد مسلمین آسوده‌خاطر گشتند که خطری آنان را تهدید نمی‌کند. پس از این پیامبر اسلام به دنبال عدالت اقتصادی حرکت کرد که تمامی انبیاء به خاطر آن مبعوث شده‌اند.

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^{۴۱}

می‌دانیم که یکی از عواملی که تهدید کننده صلح است، فقر و فاصله‌های طبقاتی است و فاصله‌های اقتصادی و جامعه طبقاتی از نظر اسلام مطرود است. می‌بینیم که آیات جهاد و انفاق در کنار آیات نماز نازل می‌شود و ثروتمندان باید با انفاق ثروت خود فاصله طبقاتی را کم نمایند. واژه «انفاق» که باب افعال است معنای ضد ریشه خود را که «نفق» یعنی شکاف است، می‌دهد. یعنی از بین بردن شکاف‌های اجتماعی. شگفت این که مصرف زکات یا نفقات تنها برای مسلمانان نیست؛ بلکه بخشی از آن به عنوان «مؤلفه القلوب» به غیرمسلمانان تعلق می‌گیرد.^{۴۲}

چطور می‌توان دینی که بخشی از مالیات خود را برای غیرمسلمان مفروض می‌داند و برای تألیف قلوب پرداخت می‌کند، آن را دین شمشیر دانست؟

آیات جهاد

برخی برای تثبیت نظریه خود که اسلام دین خشونت است به آیات جهاد تمسک کرده و هر دم در برخی رسانه‌ها برای بدنامی اسلام و یا اسلام هراسی می‌آورند. (در چند سال پیش از آن فیلمی به عنوان «فتنه» ساختند. صاحب این قلم پاسخ این فیلم را با عنوان «فتنه برخاسته از جهالت» در روزنامه اعتماد ملی در آن ایام دادم).

کلمه جهاد از جهد گرفته می‌شود و به معنای بذل الجهد یا نهایت تلاش و کوشش است. اجتهاد که از همین ریشه گرفته می‌شود یعنی نهایت کوشش یک فقیه برای استنباط حکم شرعی. جهاد فی سبیل الله یعنی تلاش در راه خدا یا بذل جهد در راه اعتلای کلمه الله در جامعه. سؤال این است که آیا از نظر اسلام کافر بودن و یا مسلمان نبودن جرم محسوب می‌شود و کسی که مسلمان نیست باید در این جهان مجازات شود؟ البته از نظر قرآن کفار و مشرکین در جهان آخرت از نجات یافتگان نیستند و حال آنان با حال مؤمنان یکسان نخواهد بود. ولی از نظر قرآن کفار به خاطر کفرشان در این جهان مجازات نمی‌شوند و پیامبر اسلام یک نفر را تنها به خاطر کفرش مجازات نکرد؛ بلکه به آنان گفت: «لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ»^{۴۳} به تعبیر مصطفی السباعی: اصل در روابط ما با همه ملت‌ها بر صلح، ترک مخاصمه و احترام به عقاید، آزادی‌ها، اموال و ارزش‌های دیگر ملل قرار دارد. یا به تعبیر محمد عبده: خداوند جنگ را برای خون‌ریزی و گرفتن جان دیگران یا توسعه درآمدها بر ما واجب نکرد، بلکه جنگ را برای دفاع از حق و پیروان آن و حمایت از دعوت واجب گردانیده است.

عباس عقاد نویسنده توانای مصری در کتاب «حقایق الاسلام و اباطیل خصومه» که آن را به هدف پاسخ‌گویی به شبهات و افتراهای علیه اسلام تدوین کرده است، درباره نسبت دادن جنگ و شمشیر به اسلام می‌نویسد: «تاریخ دعوت اسلامی گواه آن است که مسلمانان پیش از آن‌که قادر باشند آزار مشرکان را از سر راه بردارند، خود قربانی خشونت‌ها و شکنجه‌های بسیار بودند. از سرزمین خود بیرون رانده شدند و راه حبشه در پیش گرفته و به آن جا پناه بردند، مسلمانان هیچ‌گاه به زور متوسل نشدند مگر در برابر زوری که منطق نمی‌پذیرد. هرگاه به مسلمانان تعرض



نشود، از آنان به جای بدی، خوبی می‌بینند، چنان که مسلمانان در برخورد با دولت حبشه چنین کردند. در جزیره‌العرب جنگی میان مسلمانان و قبایل عرب درنگرفت جز آن که ماهیت دفاعی داشت یا هدفی پیشگیرانه در بین بود. حق شمشیر برابر با حق زندگی است. هر جا اسلام دست‌گرفتن شمشیر را لازم دانسته است از باب اضطرار و برای حفظ حق در زندگی بوده است. حق زندگی در اسلام یعنی حق آزادی در دعوت و عقیده... طبق حقوق اساسی اسلام، رابطه میان ملت‌ها بر روابط مسالمت‌جویانه مبتنی است و توسل به جنگ در اسلام به واقع دفاع در برابر جنگی است که آتش آن را دیگران افروختند. اسلام دو کلمه است: دین و صلح.^{۴۴}

به تعبیر این محقق، جهاد و قتال آن‌گاه در اسلام واجب شد که مشرکین آزار مسلمانان را بر شکنجه، فتنه و نفی بلد گذاشتند.

﴿وَ أخرجوهم من حيث أخرجوكم و أئنته أشد من القتل﴾؛^{۴۵} از آن جایی که شما را بیرون کردند بیرونشان کنید که فتنه از کشتن بدتر است ﴿فإن قاتلوكم فأقتلواهم كذلك جزاء الكافرين﴾؛^{۴۶} اگر با شما جنگ کردند آن‌ها را بکشید که کیفر کافران این است.

اگر در میان مسلمین جنگی با اهل کتاب درگرفته است، آن‌گاه بوده است که با مشرکین سوگند یاد کرده و پیمانی که آنان با پیامبر بسته بودند نقض کردند. مانند جنگی که پیامبر با طایفه بنی‌قینقاع از یهود مدینه بعد از جنگ بدر داشت و نیز جنگی که با یهود بنی‌قریظه در پیش گرفت. ممکن است کشتاری که نسبت به یهود در جنگ بنی‌قریظه اتفاق افتاد دستاویزی برای متهم ساختن پیامبر اسلام به خشونت و جنگ‌طلبی باشد باید که گفت: علمای سیره و حدیث از گزارشی که درباره جنگ بنی‌قریظه داده‌اند قابل توجه است. امام مسلم در صحیح خود عنوان کرده است: «جواز قتال من نقض العهد»؛ جواز جنگ با کسی که پیمان را شکسته است و بنی‌قریظه چنین کردند. به تعبیر مسلم: صلح، عهد و درخواست پناهندگی اگر بین مسلمین و غیرمسلمین برقرار شد نباید شکسته شود ولی یهود بنی‌قریظه چنین کردند. در همدستی با کفار و مشرکین مکه پیمانی که با پیامبر بسته بودند شکستند و شهر مدینه را مورد تهدید قرار دادند. قرآن می‌فرماید:

﴿لَا تَقَاتِلُوا قَوْمًا نَكَتُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هُمُوا بِالْخُرَاجِ الرَّسُولِ وَ

﴿لَمْ يَدْعُوكُمْ أَوْلَ مَرَّةٍ﴾؛^{۴۷} آیا با گروهی که پیمانهای خود را شکستند و تصمیم به اخراج پیامبر گرفتند و پیکار با شما را شروع کردند، پیکار نمی‌کنی؟ در واقع علاوه بر پیمان‌شکنی، یک نوع جاسوسی نیز صورت گرفت؛ طبعاً اگر چنین اتفاقی هر کجا بیفتد، شاید با دشمن با شدیدترین وجه برخورد شود. اگر این پیمان‌شکنی و جاسوسی علیه شخص پیامبر بود، شاید چنین اتفاقی صورت نمی‌گرفت زیرا برخورد پیامبر با مخالفین خود در مکه بر اساس گذشت و عفو بوده است، اما در این‌جا پیمان‌شکنی و جاسوسی علیه جامعه نوپای اسلام است. پیامبر هیچ‌گاه در مقام این نبوده است تا پیمانی ببندد و بعداً با نقض پیمان وارد جنگ شود. از نواهی خداوند در قرآن کریم نقض عهد است. پیامبر در پی این بود تا با یهود مدینه زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشد لهذا با سه گروه مهم و معروف یهود یعنی: بنی‌نضیر، بنی‌قینقاع و بنی‌قریظه پیمان بست.

داستان کشتار یهود بنی‌قریظه

برخی پژوهش‌گران کشتار یهود بنی‌قریظه را از علایم خشونت در اسلام دانسته و بر این باورند که شمشیر است که در مناسبات اجتماعی حرف اول را می‌زند. و اما حقیقت داستان به‌طور اجمال چنین است: پس از پایان جنگ احزاب، پیامبر به سر وقت یهود بنی‌قریظه رفت. یهود بنی‌قریظه به موجب پیمان‌نامه مادام که علیه مسلمانان قیام نمی‌کردند در امان بودند. اما آنان بر حسب روایات تاریخی، در جنگ احزاب با دشمنان اسلام متحد شدند. پیامبر به سر وقت این‌ها رفت و آنان را محاصره کرد. سرانجام پس از بیست و پنج روز تسلیم شدند. قبیله اوس که با بنی‌قریظه پیمان بسته بودند به پیامبر عرض کردند، بنی‌قریظه هم‌پیمان ما هستند و از کاری که کرده‌اند پشیمان هستند؛ با هم‌پیمانان ما مانند هم‌پیمانان خزرج یعنی بنی‌قینقاع رفتار کن. پیامبر داوری اسیران بنی‌قریظه را به سعد بن معاذ، رئیس قبیله اوس سپرد. یهود بنی‌قریظه، نیز رضایت دادند. سعد بن معاذ در جلسه‌ای که سران بنی‌قریظه حضور داشتند گفت: رأی من این است که مردان بنی‌قریظه- به جرم خیانت- باید کشته شوند و زنان و فرزندان آنان اسیر شوند. ابن اسحاق در سیره خود داستان بنی‌قریظه را چنین آورده و طبری، مورخ معروف، عین داستان را نقل کرده است. و اقلدی

متوفای سال ۲۰۷ داستان را به گونه‌ای دیگر آورده و می‌گوید خندقی کردند و اسیران را گروه گروه آوردند و علی و زبیر آنان را گردن زدند.

در این جا مجال ذکر همه داستان نیست ولی مورخین اصل ماجرا را به گونه‌های مختلف و متفاوت نقل کرده‌اند. آیا علی بن ابی‌طالب در یک روز یا نیمی از روز می‌تواند هفتصد نفر را گردن بزند؟ از چیزهایی که اصل کشتار را زیر سؤال می‌برد اختلاف در تعداد این کشتار است. از ۶۰۰ تا ۹۰۰ نفر نوشته‌اند. آیا علی علیه السلام می‌تواند نهصد نفر را در یک روز سر ببرد؟ آیا اسیران بنی‌قریظه تا این اندازه بودند؟ شاید داستان بنی‌قریظه بر اساس اختلافات میان اوس و خزرج درست شده باشد. ابن اسحاق می‌گوید همه را در کنار خندق سر بردند. واقدی می‌گوید: اسیران را میان خانواده‌های اوس پخش کردند. چیزی که در برخی کتب تاریخی آمده با آیات قرآن و سیره پیامبر سازگاری ندارد. از همه این‌ها گذشته سیره پیامبر در جنگ‌های پیش از این چنان نبود. همیشه رحمت و عطف‌ت را بر انتقام ترجیح می‌داد. پیامبری که در فتح مکه سرسخت‌ترین دشمنان خود را می‌بخشد و «یوم الملحمة» را «یوم المرحمة» می‌کند، چگونه می‌تواند با چنین کشتاری راضی باشد؟ بلی پیامبر در حق جاسوسان، فتنه‌انگیزان و خائنان کوتاه نمی‌آمد. به تعبیر قرآن «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»^{۴۸} بود. یعنی با کسانی که برای جهان اسلام، یعنی شهر مدینه فتنه‌انگیزی می‌کردند به شدت سرسخت بود. لهذا جریان کشتار بنی‌قریظه در تاریخ روایت یکسان و محکمی ندارد و با تشتتی که در نقل داستان وجود دارد، جای شک و شبهه باقی می‌ماند. استاد محقق مرحوم دکتر جعفر شهیدی می‌گوید: آنچه به واقع نزدیکتر می‌نماید این است که همچشمی اوس و خزرج که با آمدن پیامبر به یثرب از میان رفت، با مرگ آن حضرت از نو زنده شد. همین که معاویه بر امارت مسلمانان دست انداخت و قریش و مهاجران به آرزوی دیرین خود رسیدند، به امر او کوشش تاریخ نویسان و شاعران پیرامون وی مصروف تحقیر انصار و مردم مدینه گردید. یکی از راه‌های در هم کوبیدن انصار این بود که کینه دیرینه اوس و خزرج از نو زنده شود... به نظر می‌رسد داستان بنی‌قریظه سالها پس از تاریخ واقعه و هنگامی که نسل حاضر در آن محاصره برافتاد بوسیله داستان گویی که از تیره خزرج بوده است دستکاری شده و به تحریر در آمده باشد، تا بدین وسیله نشان دهند که

حرمت طایفه اوس نزد پیامبر به اندازه خزرچ نبود و برای همین است که پیامبر هم پیمانهای خزرچ را نکشت، اما هم پیمانان اوس را گردن زد و نیز خواسته است نشان دهد که رئیس قبیله اوس جانب هم پیمانهای خود را رعایت نکرده است.^{۴۹}

تقدم جنگ بر صلح

برخی از فقهای قرن دوم و سوم هجری در ذیل بحث جهاد، اصل جنگ را در اسلام یک واجب دانسته به‌گونه‌ای که جهاد را همان جهاد ابتدایی معنا کرده‌اند. باید گفت پاره‌ای از نظریات فقهی بر اساس مناسبات اجتماعی صادر گشته و شرایط زمان اقتضای چنین فتاوی می‌کرده است. به تعبیر دکتر وهبه الزحیلی:

«اکثر فقیهان متأثر از وضعیت واقعی حاکم بر روابط میان مسلمانان و غیرمسلمانان در قرن دوم هجری که عصر اجتهاد فقهی است، بر این نظر بودند که اصل در روابط خارجی میان مسلمانان با دیگران بر جنگ مبتنی است و نه صلح. مگر موجبات صلح مانند امان یا ایمان به وجود آید. هدف در اتخاذ این نظریه آن بود که فتوحات اسلامی پیروزمندانه ادامه یابد و اصل عزت مسلمانان و تکلیف به دعوت اسلامی در جهان راه خود را بی‌یابد».^{۵۰}

تقویت چنین دیدگاهی که در دوران سیاسی امویان و عباسیان، ناظر به وضعیت جنگی حاکم بر روابط آن زمان بود، طبیعی است که مطالبات سیاسی و اجتماعی حاکم در هر عصری، آرایشی را تقویت می‌کند که با مقطع زمانی خود سازگاری بیشتری داشته باشد.

سخن در این جا این است که چرا کسانی که اسلام را دین جنگ و شمشیر معرفی می‌کنند به سیره پیامبر و آیات

■ اگر در میان مسلمین جنگی با اهل کتاب در گرفته است، آن گاه بوده است که با مشرکین سوگند یاد کرده و پیمانی که آنان با پیامبر بسته بودند نقض کردند. ■



قرآن کمتر توجه می‌نماید. ما نمی‌گوییم در اسلام جنگی به نام دین واقع نشده و ما نمی‌گوییم که پیامبر اسلام همه جا مأمور به صلح بوده است، ولی باید دید جنگهای پیامبر اسلام، چه با کفار قریش و چه با یهودان مدینه در چه راستایی واقع می‌شده است؟ در کدام جنگی پیامبر ابتدا، تنها برای دعوت به اسلام به روی مردم شمشیر کشیده است؟ دفاع از حکومت پیامبر در مدینه و این که در برابر تعرض و توطئه مخالفین بایستد یک مسأله است و این که برای تحمیل دعوت خود شمشیر بکشد مسأله دیگری است.

ممکن است سؤال شود پس فروعاً فقهی که در باب جهاد در مکتب فقهی آمده است چه توجیهی دارد؟ آیا کتاب الجهاد به معنای این نیست که جنگ در اسلام یک مسئله جدی و اصل است؟ باید گفت وجود مسایلی درباره جهاد هیچ‌گاه حقیقت صلح و این که اصل در اسلام صلح است را زیر سؤال نمی‌برد؛ زیرا همان اندازه که در اسلام به مسأله صلح اهمیت داده می‌شود، به مسأله دفاع نیز اهمیت داده می‌شود. اما اگر دین و شریعت اسلام را شریعت کاملی بدانیم، طبیعی است که درباره مقررات جنگ و صلح قوانینی داشته باشد. در حقوق بین‌الملل معاصر مجموعه مقرراتی وجود دارد که در آن به تنظیم امور جنگ، وضعیت اسیران و مجروحان و نحوه کاربرد سلاح‌ها و مانند آن می‌پردازد و شاخه‌های «حقوق بشردوستانه» یا «حقوق مخاصمات مسلحانه» و «حقوق جنگ» در این رشته به وجود آمده است. بر این اساس آیا می‌توان نتیجه گرفت که حقوق بین‌الملل حقوق جنگ و شمشیر است؛ زیرا در آن به امور جنگ پرداخته است؟ بدیهی است که پذیرفتنی نیست. و به همین قیاس نمی‌توان وضعیت حاکم بر یک مقطع زمانی از تاریخ اسلام را مستند قرار داد و برای همیشه و به‌عنوان یک قاعده، اسلام را دین جنگ و خشونت معرفی کرد. ما معتقدیم اسلام جهاد را در طی چند آیه برای مسلمانان واجب کرده است اما نه برای پیشبرد عقیده و آیین؛ بلکه برای حفظ نظام اسلامی و دفاع از تعرض.

بلی پس از عصر پیامبر جنگ‌ها و قتل‌هایی در اسلام اتفاق افتاده است و در این روزگار نیز به نام دین اتفاق می‌افتد که نمی‌توان آن‌ها را ادامه سیره پیامبر شمرد. آیا حرکتهای انتحاری و عملیات استشهادی و یا انفجارهایی که به نام اسلام صورت می‌گیرد، گویای سیره پیامبر است؟

به نظر ما هرگز چنین نیست. با یک نگاه مقایسه‌ای آیا جنگ‌هایی که در تاریخ مسیحیت اتفاق افتاده، چه در میان مذاهب مسیحی، چون کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها، و چه مسیحیان با دیگر مذاهب می‌توان به حساب تعالیم و سیره حضرت مسیح گذاشت؟ من در این جا نمی‌خواهم فقط برخی مستشرقین را به بدفهمی نسبت به اسلام متهم نمایم. باید گفت در عالم اسلام برخی مسلمانان چنین بدفهمی را نسبت به اسلام داشته و دارند. و الآن کسانی که پاره‌ای از انفجارها و حرکتهای انتحاری را توجیه دینی می‌کنند، برخاسته از همین بدفهمی از اسلام است. از کجای قرآن استفاده می‌شود که باید بازور شمشیر اسلام را همه جا حاکم کرد؟ این آیه شریفه قرآن را از یاد نبریم:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^{۵۱} مگر می‌توان کسی را با قهر و اکراه مسلمان کرد. ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ﴾^{۵۲} و یا خداوند به پیامبر می‌فرماید: ﴿أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ﴾^{۵۳} آیا می‌خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند.

مگر در جاهایی چون شبه قاره هند، اندونزی، مالزی، سنگاپور، تا چین اسلام با زور شمشیر پیش رفته است. مگر برای ما نگفته‌اند:

«كُونُوا دَعَا النَّاسِ بِغَيْرِ السُّنْتِكُمْ»، آدمیان را با کردار و اعمالتان به اسلام دعوت نمایید.

اگر اسلام در دل‌های مردم در دورترین نقطه آسیا و یا آفریقا خانه کرده است، نه به خاطر شمشیر بلکه به خاطر دعوت مسالمت‌آمیز بوده و یا تأثیر اخلاق مسلمین بوده است. عده‌ای از مسلمانان افراطی که فکر می‌کنند می‌توان با جنگ و خون‌ریزی مشکلات عالم اسلام را حل کرد و باید با سلاح جلو رفت، هر چند به قیمت جان انسان‌ها تمام شود، سخت در اشتباه هستند. همه می‌دانیم که جنگ، جنگ می‌آورد و اسلام برای جنگیدن و کشته شدن نیست. اسلام دین حیات و زندگی است. حق حیات هر کسی باید حفظ شود. زنی که چند بار نزد رسول خدا اقرار به زنا کرد حضرت توصیه می‌کرد این قدر اصرار در اثبات آن نداشته باش. مهم این که شریعت عقلانی اسلام دارای انعطاف است و همه مصالح عرف زمان را منظور می‌دارد یعنی در مورد مجازاتهای اسلامی نیز می‌توان از راه براهین فقهی و حفظ مصالح عرفی؛ فی المثل مجازات اعدام را به

روش دیگری تبدیل کرد زیرا دنیای امروز مجازات‌های خشن را بر نمی‌تابد و با طبع مردم در تضاد است. اگر در روزگار گذشته آدم‌کشی و ترور و قتل راحت می‌نمود در این زمان کشتن یک انسان کار چندان آسانی نیست. و حتی قرآن قتل یک انسان را معادل قتل آدمیان می‌داند. در این‌جا ذکر این مطلب را تأکیداً لازم می‌دانم و آن این‌که: باید سیره پیامبر را و فقه اسلامی را بازخوانی کرد. همان‌طور که رویکرد سیره پیامبر ﷺ یک رویکرد انسانی و مسالمت‌آمیز و صلح‌جویانه است، همان‌طور که فقه اسلامی برای حفظ روابط اجتماعی است و بر اساس مصالح و مفاسدی بنا گشته که عقلاً قابل درک و کشف است. و این عقلاً هستند که این مصالح و مفاسد را تعیین می‌کنند؛ لهذا در عرف و شرایط زمان پاره‌ای از مصالح و مفاسد تغییر می‌کند. امروز می‌توانیم با بازخوانی فقه و اجتهاد مجدد فاصله خود را با اعلامیه حقوق بشر کمتر کنیم. کسانی که فقه اسلامی را فقهی خشن معرفی می‌کنند و یا فتاوی‌ای خشن از آن استخراج می‌کنند، باید گفت روح این شریعت سمحه سهله است. همان‌طور که پیامبر بارها فرمود: خدا مرا به شریعت سمحه سهله و مدارای با مردم مبعوث کرده است. شما فکر می‌کنید اگر روحیه پیامبر مدارای با مردم و در دایره سماحت و سهولت نمی‌بود می‌توانست جنگ‌های قومی و قبیله‌ای را کنترل کند و به این کشتارهای بی‌حاصل خاتمه دهد. جامعه‌ای که بزرگترین افتخارش به شمشیر و جنگ بود، و اشعار آن بوی خون و چکامه شمشیر را می‌داد، تقوا و دانش و تلاش در راه خدا جای آن را فراگرفت و انسان برتر را انسان پرهیزگار و دانشمند دانست و نه انسان شمشیر را و انسان عالم و متقی انسانی است که هیچ انسانی را نیازارد. منفورترین کلمه نزد خداوند در قرآن کریم ظلم است. و در جای جای قرآن ظلم محکوم گشته است. محکومیت ظلم از محکومیت کفر بیشتر است. زیرا ظلم است که حقوق آدمیان را نادیده می‌گیرد. دینی که ظلم را باعث هلاکت جوامع می‌داند نمی‌تواند جنگ را بر صلح مقدم بدارد. این نکته را در پایان اضافه می‌نمایم که شاید بدترین ظلم‌ها ظلم اقتصادی باشد؛ یعنی در جامعه‌ای که فاصله طبقاتی زیاد شود، آن جامعه به خشونت کشیده می‌شود. یادآور شدم که یکی از موانع صلح در جهان امروز وجود جامعه‌های طبقاتی است. فقر اطبعاً در برابر اغنیاء حالتی خشن دارند. لهذا یکی از



■ شرح صدر یعنی این‌که انسان بتواند اندیشه و گفتار مخالف خود را تحمل و از آن مهمتر به آن توجه کند ممکن است خیلی‌ها تحمل مخالف خود را داشته باشند ولی این اصل ناشی از سعه صدر و ظرفیت وجودی آنان نباشد، بنابراین چنین تحملی محدودیت دارد. ■

با شما نمی‌جنگند نیکویی روا دارید (ممتحنه ۸) لهذا دولت اسلامی باید غیرمسلمانی را که در پناه او زندگی می‌کند از جهت مالی و سایر حقوق اجتماعی با مسلمانان یکسان بدارد.

نکته‌ای که در پایان این گفتار ذکر آن را لازم می‌دانم، این است: اگر اسلام را آن چیزی بدانیم که در کتاب و سنت آمده و در سیره پیامبر تجلی یافته است، در جهان امروز به‌عنوان یک دین صلح می‌توان تلقی کرد؛ زیرا در این دین اصل بر انسانیت انسان و حفظ کرامت آدمی است و تمامی ادیان به همزیستی دعوت می‌شوند و به تعبیر شاعر بزرگ ایران سعدی: بنی آدم اعضای یک پیکرند و به تعبیر زیباتر پیامبر: «الناس عندنا کاسنان المشط»؛ آدمیان، نزد ما مانند دانه‌های شانه یکسانند یا به تعبیر امام علی علیه السلام خطاب به مالک اشتر به‌عنوان استاندار مصر: با مردم مهربان باش، زیرا آنان یا برادر دینی تو هستند و یا در خلقت با تو مساویند.

اما اگر دین لطیف خداوندی را آن چیزی بدانیم که برخی از اسلام‌ناشناسان در غرب و یا پاره‌ای افسراط‌گرایان مسلمان آن را معرفی می‌کنند؛ و یا برخی حکام اسلامی به آن عمل می‌کنند، که از لابلای آن خشونت‌طلبی، انتحار و انفجارو زندان و شکنجه بیرون می‌آید، در این صورت نمی‌توان انتظار صلح را داشت. تأکید و تکرار می‌کنم اگر برخی به بعضی آیات و روایات برای خشونت‌طلبی استناد می‌کنند، باید گفت اولاً: عمده برخوردهای زمان پیامبر در زمان خود قابل دفاع و معقول بوده و اگر شمشیری کشیده شد برای کسانی بود که می‌خواستند صلح را به خطر بیندازند و ثانیاً روح و گوهر اسلام همانند سایر ادیان ابراهیمی رحمت، محبت، سلام، امنیت و عدالت است. هیچ‌گاه در اسلام شمشیر و قتال و جهاد اصل نیست. قرآن می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ﴾^{۵۶} خداوند آدمیان را به دارسلام دعوت می‌کند.

هر کس شعارش سلام بود، او مؤمن و مسلمان است:

﴿لَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾^{۵۷} کسی که به شما سلام کرد او را غیر مؤمن نپندارید.

مدینه فاضله اسلام و شهر آرمانی قرآن آن است که در آن امنیت یعنی صلح و معیشت برقرار باشد. خدای اسلام، خدای معیشت و امنیت است:

الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف. خدایی را

■ **فلسفه تشریح جهاد برای دو مورد است: یکی این که کسی مورد ستم قرار گیرد و ظلمی صورت گیرد که باید با ظلم مبارزه کرد و دوم این که اگر معابد و عقاید گروه و نحله‌ای مورد تجاوز قرار گرفت، در این جا باید در برابر متجاوز به آیین دیگران ایستاد و دفاع کرد.**



برنامه‌های بزرگ پیامبر در مدینه‌النبی اصلاحات اقتصادی واز بین بردن فاصله‌های طبقاتی بود.

پیامبر تلاش وسیعی برای فقرزدایی کرد. در آخرین وصیت خود فرمود: حاکمان بعد از من نباید جامعه را به فقر بکشانند زیرا در پی فقر کفر می‌آید. ویل دورانت می‌گوید: در همه تاریخ، مصلحی را نمی‌یابیم که به قدر محمد صلی الله علیه و آله به نفع فقرا بر اغنیاء مالیات وضع کرده باشد.^{۵۴}

در قرآن کریم به همان اندازه که درباره نماز سفارش شده درباره زکات نیز سفارش شده است: از نگاه قرآن کریم عسیان و سرکشی انسان‌ها به دنبال استغنا است. ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ﴾^{۵۵} یعنی سرکشی افراد صاحب قدرت و ثروت است، که در حق طبقه محروم جامعه ظلم می‌کنند. حتی اگر مسلمانی علیه یک غیرمسلمان ظلم نماید از نگاه اسلام محکوم است. قرآن به مسلمانان دستور می‌دهد که نسبت به غیر مسلمانانی که

ستایش کنید که شما را از ترس و گرسنگی نجات دهد.

﴿وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَزِيَّةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا
رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ﴾^{۵۸} خداوند شهری را به مثل
آورد که در آن امنیت کامل حکم فرما بود و اهلیش
در آسایش و اطمینان زندگی می‌کردند و از هر
جانب روزی فراوان به آن‌ها می‌رسید.

تلاش مسلمانان باید در تحقق چنین جامعه‌ای صورت
گیرد.

چه آیه‌ای از این گویاتر که اسلام و پیامبر در تکاپوی
شهری مطمئن و آرام‌بخش بوده‌اند. اشاره کردم که سیره
پیامبر اسلام از تعالیم قرآن جدا نیست. در این روزگار باید
سیره پیامبر باز خوانده شود و قرآن باز تفسیر شود و نباید
قرائت عده‌ای خشونت‌طلب و صلح‌شکن را معیار اسلام قرار
داد.

پانویس‌ها:

۱. انبیاء / ۱۰۷.
۲. نهج‌البلاغه خطبه ۱۰۸.
۳. توبه / ۱۲۸.
۴. سوره نساء / آیه ۶۴.
۵. سوره قلم / آیه ۴.
۶. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۴۲۴.
۷. آل عمران / ۱۵۹.
۸. الخصائص الكبرى، ج ۲، ص ۲۳۰.
۹. مسند احمد بن حنبل، ج ۶، ص ۱۶۳.
۱۰. اعراف / ۱۹۹.
۱۱. التفاء بتعريف الحقوق المصطفى، ج ۱، ص ۱۳۷.
۱۲. تاريخ طبرى، ج ۳، ص ۵۶ و ابن هشام ج ۴، ص ۲۶.
۱۳. المقازى، ج ۲، ص ۸۲۲.
۱۴. سیره ابن هشام، ج ۴ ع ۲۸.
۱۵. المقازى، ج ۲، ص ۸۵۷.
۱۶. كنز العمال، ج ۳، ص ۳۳.
۱۷. مثنوى معنوى، دفتر اول.
۱۸. سوره شعرا / آیه ۳.
۱۹. سوره كهف / آیه ۶.
۲۰. سوره توبه / آیه ۱۲۸.
۲۱. سوره طه / آیه ۲۴.
۲۲. همان، آیه ۲۵.
۲۳. سوره شرح، آیه ۱.
۲۴. سوره مزمل، آیه ۱۰.
۲۵. سوره فصلت / آیه ۳۴.
۲۶. سوره نحل / آیه ۱۲۵.
۲۷. سوره نحل / آیه ۱۲۶.
۲۸. الدر المنثور / ج ۴، ص ۱۳۵.
۲۹. سوره بقره / آیه ۲۷۹.
۳۰. سوره هود / آیه ۱۱۳.
۳۱. سوره نسا / آیه ۱۴۸.
۳۲. سوره نحل / آیه ۴۰.
۳۳. سوره نساء / آیه ۹۷.
۳۴. العقاد، محمود، حقایق الاسلام و اباطیل خصومه.
۳۵. سوره حج / آیه ۳۹.
۳۶. همان / آیه ۴۰.
۳۷. همان.
۳۸. سوره بقره / آیه ۲۵۶.
۳۹. سوره نساء / آیه ۹۰.
۴۰. فقه السیره النبویه، ص ۱۵۲.
۴۱. سوره حدید / آیه ۲۵.
۴۲. سوره توبه / آیه ۶۰.
۴۳. سوره کافرون / آیه ۶.
۴۴. العقاد، عباس محمود، حقایق الاسلام و اباطیل
خصومه، چاپ بیروت، ص ۳۰۰.
۴۵. سوره بقره / آیه ۱۹۱.
۴۶. همان / آیه ۱۹۲.
۴۷. سوره توبه / آیه ۱۳.
۴۸. سوره فتح / آیه ۲۹.
۴۹. دکتر جعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۹۶.
۵۰. الزحیلی، وهبه، العلاقات الدولیه فی الاسلام، ص ۹۳.
۵۱. سوره نحل / آیه ۱۲۵.
۵۲. سوره بقره / آیه ۲۵۶.
۵۳. سوره یونس / آیه ۹۹.
۵۴. ویل دورانت، تاریخ تمدن، عصر ایمان، ص ۲۳۱.
۵۵. سوره علق / آیه ۶ و ۷.
۵۶. سوره یونس / آیه ۲۵.
۵۷. سوره نساء / آیه ۹۴.
۵۸. سوره نحل / آیه ۱۱۲.